## جلسه 4

**یک‌شنبه - 22/2/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در ادله قاعده الزام بود. رسیدیم به دلیل دوم، صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الاحکام فقال علیه السلام یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون.

به این روایت استدلال شده بود بر قاعده الزام. از جمله مرحوم آقای حکیم در مستمسک جلد 14 بلکه ظاهرا دلیل منحصر مرحوم آقای خوئی برای اثبات قاعده الزام همین صحیحه هست. تقریبش هم این بود که گفته شد: مفاد این روایت این است که نافذ است علیه هر قومی که دارای دینی هستند، آن چیزی که آن ها حلال می شمارند یعنی و لو شما آن را حلال ندانید اما چون خودشان آن را حلال می دانند، جایز هست و نافذ هست بر آن ها.

به این استدلال اشکال هایی مطرح هست:

اشکال اول این بود که عرض کردیم در نوادر مرحوم احمد بن محمد بن عیسی اشعری می گوید روی محمد بن مسلم قال سألته عن الأحکام فقال علیه السلام یجوز فی کل دین ما یَستحلفون یا ما یُستحلفون. و همینطور در من لایحضره الفقیه و در تهذیب و استبصار هم در بحث حلف در قضا این روایت را مطرح می کند می گوید عن احدهما علیهما السلام، محمد بن مسلم نقل کرده از یکی از دو امام یا امام باقر یا امام صادق علیهما السلام، قال سألته عن الاحکام فقال فی کل دین ما یستحلفون یا یُستحلفون. استبصار جلد 4 صفحه 40، تهذیب جلد 8 صفحه 279.

البته در تهذیب و استبصار این روایت را که نقل می کند تا علاء بن رزین سند فرق می کند. تا آن نقلی که در تهذیب و استبصار کرده از علاء از محمد بن مسلم که از ابی جعفر علیه السلام هست که یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون. اما از علاء بن رزین به محمد بن مسلم سند یکی است.

اشکال اول این بود که با توجه به اینکه مطمئنا این دو متن دو روایت مستقله نیستند‌،بعید هست که علاء از محمد بن مسلم نقل کند که سألته، از امام سؤال کردم، عن الأحکام،‌یک بار امام فرموده باشند که یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون، یک جا فرموده باشند که یجوز علی کل دین بما یستحلفون. این امر مستبعدی است. و لذا تعارض می کند این دو نقل،‌روشن نمی شود که امام علیه السلام استحلاف را بیان فرمودند یا استحلال را، یستحلفون فرمودند یا یستحلون.

کسانی که در حجیت خبر ثقه شرط می دانند وثوق به صدور را، مثل آقای سیستانی، صاحب منتقی الاصول،‌طبعا اینجا وثوق به صدور این متن ما یستحلون حاصل نمی شود. کسانی که در حجیت خبر ثقه شرط می دانند که ظن نوعی به خلاف پیدا نکنیم مثل مرحوم آقای صدر که می فرمایند: ما حجیت خبر ثقه را قبول داریم طبق سیره عقلائیه اما در سیره عقلاء اگر یک اماره ظنیه ای بود یعنی ظن نوعی بود بر خطاء این ثقه در نقل از امام علیه السلام مثلا، عقلاء این خبر ثقه را حجت نمی دانند و لذا مرحوم آقای صدر فرمودند اینکه در روایات هلال هست که لیس الهلال ان یقوم واحد فیقول قد رأیت اذا رآه واحد رآه خمسون، قریب به این مضمون،این مطابق با سیره عقلائیه است. اگر در امر هلال یک عده کثیری بروند استهلال بکنند، دو نفر بگویند ما هلال را دیدیم،‌جمع کثیری بگویند ما هلال را ندیدیم هوا هم صاف بود، و این شهود هم متعارف بودند از لحاظ دین چشم، ظن نوعی حاصل می شود به خطاء آن بینه. چطور می شود که هلال در افق بوده، جمع کثیری استهلال کردند فقط شما دو نفر دیدید؟ کما هو المتعارف فی زماننا. این منشأ وهن شهادت بینه می شود. و لذا در روایات فرمودند این بینه حجت نیست. حالا چرا؟ برخی مثل مرحوم آقای خوئی فرمودند چون وثوق به خطاء آن ها حاصل می شود. آقای صدر فرمودند نه همین که ظن نوعی به خطاء شان پیدا بشود همین مانع از حجیت بینه می شود.

طبق این مبنای آقای صدر هم بعید نیست که ما در اینجا بگوییم ظن نوعی به خطاء یکی از این دو نقل هست. هر دو راویش علاء از محمد بن مسلم [است]، سألته عن الاحکام،‌تعبیر بشود که یجوز علی کل دین بما یستحلفون که در من لایحضره الفقیه هست یا سألته عن الاحکام فقال فی کل دین ما یستحلفون که در استبصار هست یا فی کل دین ما یستحلفون به که در تهذیب هست، یا این نقل که در نوادر هم بود،‌سألته عن الاحکام فقال یجوز فی کل دین ما یستحلفون، یا این نقل اشتباه است یا آن نقل تهذیب و استبصار که می گوید یجوز علی کل ذی دین ما یستحلون. و لذا این نقل ها از حجیت می افتد.

س: [اگر] خبر ضعیف در مقابل خبر ثقه اماره ظنیه باشد، طبعا آقای صدر ملتزم نمی شود. تعبیر ایشان این است که اگر اماره ظنیه ای حاصل شد که نفی صدور بکند نه اماره ظنیه ای که نفی دلالت بکند. و لذا ایشان می گویند اعراض مشهور از سند موهن است چون اماره ظنیه است بر نفی صدور، اعراض مشهور از دلالت موهن نیست چون حجیت ظهور مشروط به عدم اماره ظنیه بر خلاف نیست. ... در مانحن‌فیه اماره ظنیه بر نفی صدور است.

بنا بر مبنای ما وفاقا للسید الخوئی و الشیخ الأستاذ که خبر ثقه حجت است مطلقا و لو ظن نوعی به خلافش پیدا کنیم. البته ما به نظرمان می آید اگر وثوق نوعی به خطاء‌راوی پیدا کنیم ارتکاز عقلاء بر عدم حجیت است ولو وثوق شخصی به خطاء او پیدا نشود. همین که نوع مردم مثل امر هلال وثوق نوعی پیدا می کنند بعد الالتفات و الدقة به خطا این دو شاهد عادل،‌دیگه خبر ثقه حجت نیست. بعید نیست در مانحن‌فیه وثوق نوعی حاصل بشود اگر ادعاء‌ نکنیم وثوق شخصی را که این متن با این سند مشترک و متن متشابه بگوییم دو بار از امام علیه السلام صادر شده، یک بار به لسان ما یستحلفون یک بار به لسان ما یستحلون، این وثوق نوعی بلکه وثوق شخصی بعید نیست حاصل بشود به اینکه همچون چیزی نیست که دو بار محمد بن مسلم دو متن مختلف را از امام بشوند با این عبارت های متشابه و برای علاء این دو متن مختلف را نقل کنند، علاء به یک عده ای متن ما یستحلفون را بگوید، به یک عده ای متن ما یستحلون را بگوید.

و لذا به نظر ما این اشکال اول مسجل است. صرف احتمال ضعیف تعدد روایت از امام منشأ نمی شود که ما بگوییم خبر ثقه حجت است، دو تا متن را نقل کرده شیخ طوسی در تهذیب و استبصار، احتمال هم که می دهیم هر دو متن از امام صادر شده، تعبد می شویم به صدور هر دو متن، صرف احتمال ضعیف توجیه‌گر حجیت این خبر نیست.

س: خود روضة المتقین هم گفت فی اکثر نسخ المتن ما یستحلون. یعنی آن ها هم فرض کردند که یک روایت است، اکثر نسخ متن گفتند ما یستحلون،‌برخی نسخ ما یستحلفون است.

س: عرض کردم این مقدار اختلاف کم هست که یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون، اما در ما یستحلفون این تعبیر نیست، تعبیر این است که یجوز فی کل ذی دین ما یستحلفون یا یجوز علی کل ذین ما یستحلفون یا فی کل دین ما یستحلفون، تعبیر یجوز علی کل ذی دین فقط در ما یستحلون آمده. اما این مقدار اختلاف کم باعث نمی شود که احتمال تعدد روایت در ذهن ما تقویت بشود.

س: بالاخره وثوق اجمالی نوعی هست که یکی از این دو متن خلاف واقع است. فرق نمی کند [وثوق اجمالی و وثوق تفصیلی]. دو نقل از یک واقعه به نظر عرف که یا یستحلون فرمودند یا یستحلفون، یکی از این دو نقل ها اشتباه است.

اشکال دوم این است که شیخ طوسی در تهذیب دارد بما یستحلون، در استبصار دارد ما یستحلون. و لذا این اختلاف هم هست. در تهذیب دارد یجوز علی هل کل ذی دین بما یستحلون. البته مناسب با تعبیر بما یستحلون این است که تجوز باشد. سألته عن الاحکام فقال، مناسب این است که به جای یجوز تجوز بخوانیم که در وسائل اینجور آمده،‌تجوز یعنی تجوز الاحکام علی اهل کل ذی دین بما یستحلون. ولی اگر یجوز هم باشد که متن تهذیب است ممکن است از باب اراده مفرد احکام باشد،‌یجوز الحکم علی اهل کل ذی دین بما یستحلون. در حالی که در نقل استبصار باء ندارد،‌یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون که فاعل یجوز می شود ما یستحلون. و آنچه که تقویت می کند وجود باء را این است که طبق نقل استبصار ارتباط جواب امام با سؤال محمد بن مسلم از بین می رود. محمد بن مسلم آمده سؤال می کند از احکام، امام بفرمایند که یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون، خب این ارتباطش با احکام چیست. نمی خواهم عرض کنم غلط است، قابل توجیه است اما ارتباطش یک مقدار بهم می خورد. بر خلاف نقل تهذیب.

در وسائل هم اینجور آمده، جلد 26 صفحه 310 تجوز علی اهل کل ذی دین بما یستحلون از شیخ طوسی در تهذیب اینجور نقل کرده. و همینطور در فصول المهه جلد 2 صفحه 479 و هدایة الامة جلد 8 صفحه 321 و 355 که تالیفات صاحب وسائل است، تجوز علی اهل کل ذی دین و تعبیر به ما یستحلون هم مطرح شده.

طبق این نقل‌،روایت مفادش قاعده عامه الزام نمی شود؛ مفادش می شود مقاصه نوعیه. یعنی تجوز الاحکام علی کل ذی دین بما یستحلون یعنی در مقابل و به ازاء آنچه که از شما استحلال می کنند،‌یعنی آن ها از شما استحلال می کنند که اموال تان را بگیرند طبق قانون تعصیب در ارث مثلا اگر شما وارث تان یک دختر بود که ارث برد از پدرش رجوع کرد به محکمه عامه، خب آن ها طبق قانون خودشان استحلال می کنند که نصف ترکه پدر این دختر را بدهند به عموی این دختر که برادر میت هست. بما یستحلون منکم (منکم در تقدیر است) تجوز الاحکام علیهم. این بیش از مقاصه نوعیه از آن استفاده نمی شود.

[سؤال: چرا منکم در تقدیر باشد؟ جواب:] وقتی باء باء مقابله بود، باء مقابله معنایش این می شود دیگه.

شبیه این صحیحه عبدالله بن محرز می شود که در کافی جلد 13 چاپ دارالحدیث صفحه 574 نقل می کند. می گوید قلت لابی عبدالله علیه السلام رجل ترک ابنته و اخته لابیه و امه فقال علیه السلام المال کله للابنة و لیس للاخت من الاب و الام شیء (خواهر میت ارث نمی برد با وجود دختر میت، کل ارث برای این دختر است) فقلت فانا قد احتجنا الی هذا و الرجل رجل من هؤلاء الناس و اخته مؤمنة عارفة فقال فخذ النصف لها (عبدالله بن محرز می گوید یابن رسول الله! میت عامی است که ظاهرش این هست که دخترش هم عامیه است، چون عرض کرد و اخته مؤمنة عارفة،‌خواهرش مؤمنه عارفه است، حضرت فرمود فخذ النصف لها،‌نصف ترکه را بگیرید و به این خواهر مؤمنه بدهید) خذوا منهم کما یأخذون منکم فی سننهم و قضایاهم قال ابن اذینة فذکرت ذلک لزرارة فقال ان علی ما جاء به ابن محرز لنورا.

یا در صحیحه علی بن مهزیار که در تهذیب جلد 6 صفحه 224 نقل می کند، عن علی بن محمد (علی بن محمد اهوازی هست، بهرحال ثقه است) قال سألته هل نأخذ فی احکام المخالفین ما یأخذون منا فی احکامهم؟‌ فکتب علیه السلام یجوز لکم ذلک انشاءالله اذا کان مذهبکم فیه التقیة منهم و المداراة لهم. که مفادش می شود مقاصه نوعیه؛ از آن قاعده الزام به نحو عام استفاده نمی شود.

این صحیحه هم می شود تجوز الاحکام یا یجوز الحکم علی اهل کل ذی دین بما یستحلون. در مقابل آن استحلالی که می کنند از شما یعنی استحلال عملی که می آیند مال شما را می گیرند طبق مذهب خودشان، شما هم می توانید علیه آن ها همین حکم را صادر کنید.

اشکال سوم این است که این روایت موضوعش احکام است، بهرحال مربوط به قضا است. ما یک بحثی داریم در باب قضا: آیا جایز قاضی طبق مذهب هر قومی حکم کند بین آن ها؟ برخی از روایات مفادش این است که این جایز هست. امیر المؤمنین در روایت فرمود: لو خلیت لی وسادة لحکمت بین اهل التوراة بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم. شاید روایت محمد بن مسلم این را می خواهد بفرماید. سألته عن الاحکام،‌ عرض کردم احکام متعارف است به معنای اقضیة،‌قضاوت ها، حکم‌کردن ها، بکار می رود.

س: اشکال دوم این است که احتمال دارد مفاد روایت اگر بما یستحلون باشد مقاصه نوعیه باشد. اشکال سوم این است که احتمال دارد مربوط به باب قضا باشد. چه تناقضی است بین این دو اشکال؟ احتمال می دهیم سؤال از حکم قضائی باشد، امام بفرماید که نافذ است حکم قضائی بر هر قومی طبق آنچه که خود آن ها استحلال می کنند، مربوط به باب قضا باشد. این غیر از قاعده عامه الزام است که ما بدون حکم قاضی و بدون مرافعه نزد قاضی می آییم قاعده الزام را پیاده می کنیم. با این احتمال دیگه نمی شود استدلال کرد به این روایت بر قاعده الزام.

اشکال چهارم اشکالی است که آقای سیستانی مطرح کردند. فرمودند: این روایت دارد یجوز علی اهل کل ذی دین،‌جمع کرده بین اهل و ذی. شما وقتی ترجمه می کنید می گویید نافذ است بر اهل هر دینی، ذی را حذف می کنید در ترجمه. یا می گویید جایز است بر هر ذی دین،‌اهل را حذف می کنید در ترجمه. هم اهل را روایت می گوید هم ذی را می گوید، این بالاخره موجب اختلال در معنایش می شود. ایشان فرمودند: به بعض از اعلام که این اشکال را مطرح کردیم،‌ در جواب فرمودند این اضافه بیانیه است. و ایشان هم اشکال به حقی می کنند به این مطلب، می فرمایند: اضافه بیانیه در جایی است که مضاف‌الیه مثل خاتم فضة، جنس مضاف باشد. اینجا مگر ذی دین، جنس اهل است؟‌ ایشان می فرمایند: در همه نقل هایی که ما یستحلون بود این بود. هم در تهذیب بود یجوز علی اهل کل ذی دین،‌هم در استبصار و هم در کتاب هایی که از این دو کتاب نقل می کنند.

بعد ایشان فرمودند: و لذا ما یک احتمالی می دهیم در این روایت که اصلا مربوط نباشد به قاعده الزام. این روایت این را می خواهد بگوید،بگوید: مثلا اگر یک پدری مجوسی بود، با دخترش طبق آیین یک فرقه ای از مجوسی ها که مزدکی بودند که ازدواج با دختر و خواهر را حلال می دانستند، این پدر با دخترش ازدواج کرد، پسر این پدر مسیحی است که طبق آیینش این ازدواج باطل است،‌پدر مرد، این پسر از یک طرف می بیند این خواهرش است، از یک طرف می بیند طبق آیین مجوسیت همسر پدرش است، اگر ما بخواهیم به مرّ واقع حکم کنیم و ارث را تقسیم بکنیم فقط ارث دختر‌، سهم دختر را به این می دهند نه سهم همسر را چون این ازدواج باطل است. اما این روایت می گوید یجوز علی اهل کل ذی دین، خانواده هر گروه که دارای دینی هستند، نافذ است بر آن ها آنچه که استحلال می کنند. این فرزند مسیحی اهل و از خانواده این پدر و دختر هست،‌این ها هم ذی دین هستند، یجوز علی اهل کل ذی دین، نه یجوز علی غیر اهلهم. فقط بر اهل، فقط دادگاه خانوادگی است، دادگاه خانواده است به این معنا که فقط در مورد خانواده و اهل این قاعده الزام نافذ است نه به شکل گسترده. اینجا می آیند طبق این قاعده یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون، می گویند فرزند نصرانی این پدر مجوسی! باید هم به این خواهرت سهم دختر را بدهید و هم سهم همسر. یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون.

انصافا این اشکال و لو اصل اشکال التفات به آن خوب هست، اما اینگونه ما به نتیجه‌گیری برسیم که این روایت مربوط بشود فقط به حکم خانواده ها،‌اهل، این خیلی غیر عرفی است. عرفی‌تر این است بگوییم تعبیر محمد بن مسلم یا راوی بعد از او جریا علی العادة بوده، تکرار کرده. و لو از نظر ادبی این تکرار توجیه ندارد اما یک تکرار عرفی است. عرف تابع صرف و نحو نیست؛ عرف با همان زبان عرفی صحبت می کند. و لذا تکرار می کند، می گوید سنگ حجر الاسود، حالا این فارسی و عربی را تکرار می کند گاهی هم یک لفظی را تکرار می کند. استعمال عرفی است، می گوید نافذ است بر اهل هر گروه دیندار، نافذ است بر اهل هر پیرو دین،‌یعنی نافذ است بر این ها. یجوز علی اهل کل ذی دین یعنی یجوز علی خود این ها.

[سؤال: اگر ذی دَین باشد یستحلفون تقویت می شود. جواب:] یجوز علی اهل کل ذی دَین؟ ذی دین یعنی مدین؟! چه چیز بر خانواده بدهکار نافذ است بر آن ها؟

س: یجوز علی "اهل" کل ذی دین. مگر امت هر پیامبری اهل آن پیامبر هستند؟ این هم عرفی نیست. یجوز علی اهل کل ذی دین،‌ذی دین یعنی صاحب دین، یعنی صاحب شریعت. مثلا یهودی های می شوند اهل حضرت موسی؟ عرفی نیست این تعبیر. بعد به جای اینکه صاحب شریعت که انبیاء هستند را مطرح کند بگوید ذی دین.

[سؤال: با توجه به فاصله افتادن کل بین اهل و ذی، این تعبیر مانند تعابیر دیگر نیست که تکرار، عرفی باشد. بر لسان اهل محاوره این تعبیر نمی‌آید. جواب:] عیب ندارد. نباید در نقل به معنا دقت کرد.

یک احتمالی هست. ببینید! یک نکته عرض کنم: چون این احتمالی که آقای سیستانی مطرح فرمود خیلی غیر عرفی است و لذا احتمال هست که نسخه بدل بوده. مثل زیارت عاشورا که می خوانند بعضی ها: ثاریکم. بعضی نسخ هست ثاری،‌بعض نسخ هست ثارکم،‌این ها می خوانند ثاریکم. حالا ثاریکم یعنی چی؟ گاهی اختلاف نسخه است،‌جمع می کنند. یجوز علی اهل کل دین ‌یا یجوز علی کل ذی دین، بعد چون دو نسخه بوده، آمده این مستنسخ جمع کرده. حالا ممکن است اولش هم کنار متن بوده،‌به قول آقای زنجانی یواش یواش این مستنسخ های بعدی فکر کردند این جزء متن است وارد متن کردند. خیلی این اختلاف نسخه ها زیاد است. کسانی که با نسخ خطی کار می کنند، اولین برکتی که دارد برای شان این است که بی‌اعتقاد می شوند به این نسخ و به این کتاب هایی که بر اساس آن نسخ استنساخ شده. خیلی اختلاف زیاد است و خیلی "اشتباه" زیاد است.

و لذا به نظر می رسد که موجب وثوق بشود که یا نقل به معنا بوده دقیق نقل به معنا نکرده یا اختلاف نسخه بوده. و لذا این اشکال چهارم که از آقای سیستانی هست به نظر ما قابل جواب است.

اشکال پنجم این است که اینی که شما معنا می کنید این را به عنوان قاعده الزام مگه قابل التزام است. سألته عن الاحکام فقال یجوز علی اهل کل ذی دین ما یستحلون. هر چیزی را که پیروان ادیان مختلف حلال بشمارند، می شود با آن ها طبق همان تعامل کرد.

[سؤال: حکم کردن موضوع است نه تعامل. جواب:] فرض این است که احکام گفتید یعنی قوانین. بر فرض هم همانی که شما می گویید احکام به معنای قضا باشد،‌ او هم فرض کنید، عذر می خواهم مثال های شنیع بزنم،‌یک مسلمانی رفته قرارداد بسته با یک بدکاره که از او سوء استفاده جنسی بکند، بعد او هم مثلا پول را گرفته و رفته نیامده، بعد حکم بکنند که نخیر، باید تسلیم بشوی؟ ما یستحلون است دیگه،‌خود آن ها حلال می شمارند.قابل التزام است؟

و لذا این اشکال پنجم هست. ببینیم مرحوم بلاغی که ظاهرا ملتفت بوده به این اشکال،‌چه فکری برای جواب از این اشکال کرده،‌انشاءالله فردا عرض می کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.